

حکومت و سعادت در اندیشه سیاسی علامه طباطبائی (ره)

عبدالمطلب عبدالله*

چکیده

سعادت از مفاهیم کلیدی در اندیشه فلاسفه و بخصوص حکمای اسلامی است و از فلاسفه یونان باستان گرفته تا ادیان توحیدی و دین اسلام به مقوله سعادت آدمی پرداخته‌اند. از منظر غالب فلاسفه، هدف سیاست و تشکیل حکومت، نیل به سعادت است؛ هرچند در تعریف سعادت تعاریف متفاوتی ارائه شده است. در این مقاله تلاش شده جایگاه سعادت در اندیشه علامه طباطبائی بعنوان یک فیلسوف و مفسر برجسته معاصر مورد بررسی قرار گیرد. از دیدگاه علامه طباطبائی جامعه‌ی به سعادت دست مییابد که حرکتش در مسیر فطرت انسانی و نظام آفرینش باشد. دین که از طرف خداوند تشریح شده تفصیل فطرتی است که بصورت اجمال آن را در درون خود مییابیم؛ بنابراین دین - اسلام - ملاک تشخیص ایمان و عمل صالح است. از اینرو، جامعه‌ی به سعادت دنیوی و اخروی میرسد که دین منطبق با فطرت بر آن حکومت کند.

۵۷

کلیدواژه‌ها: علامه طباطبائی، حکومت دینی، سعادت، فطرت، حاکمیت، اسلام

* استادیار دانشگاه علامه طباطبائی (ره): Abdollah_ab@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۶ تاریخ تأیید: ۹۴/۱۲/۴



مقدمه

سعادت و خوشبختی بشر همواره از مباحث بنیادین اخلاق و فلسفه اخلاق بوده است. این مفهوم نه تنها در اندیشه فلاسفه یونان همچون سقراط، افلاطون و ارسطو، بلکه تا زمان معاصر به صور مختلف توجه اندیشمندان و مکاتب مختلف را به خود جلب کرده است. در تفکر اسلامی، مفهوم سعادت علاوه بر منابع نقلی اسلام که در - قرآن و احادیث و روایات - در نظر متفکران مسلمان نیز جایگاه خاصی داشته و همواره مورد توجه بوده است؛ هرچند بنظر برخی، توجه به مسئله سعادت، ریشه در اندیشه یونان باستان بخصوص ارسطو دارد.^(۱)

نوشتار حاضر به بررسی مقوله سعادت در اندیشه مفسر و فیلسوف معاصر شیعه، علامه طباطبایی، میپردازد؛ هرچند مفهوم سعادت در این مقاله تا حدی در اندیشه ارسطویی و حکمت متعالیه صدرایی قابل دستیابی و پیگیری است. ریشه این امر از آنجاست که حکمای اسلامی در درجه اول ملتزم به رهنمودهای دینی در باب سعادت بوده و سپس به بررسی و تتبع و اقتباس علوم از حکمای یونان همت گماشته‌اند. نکته مورد توجه این است که ارسطو، سعادت و خوشبختی را امری در ارتباط با جامعه دانسته است و در ابتدای کتاب اخلاق نیکوماخوس از پیوستگی سعادت بشر به سعادت جامعه سخن میگوید و این همان نظری است که علامه نیز بیان میکند.^(۲)

سعادت‌مند نزد هر مکتب، کسی است که به کمال مطلوبی که آن مکتب در نظر دارد دست یابد و اینکه کمال مطلوب کدام است، بر مبنای جهان‌بینیهای مختلف متفاوت است و معنای سعادت کاملاً بستگی به این دارد که جهان‌بینی هر مکتب و دید آن نسبت به عالم آفرینش و انسان چگونه باشد و صرفنظر از این مبانی نمیتوان معیار واحدی برای سعادت تعریف کرد.

مفهوم سعادت

۵۸

بلحاظ لغوی، «سعادت» از «سعد» و مصدر باب - سَعِدَ یَسْعَدُ - میاشد؛ سعد بمعنای یمن و نقیض نحس است.^(۳) راغب اصفهانی در مفردات میگوید: «سعادت» بمعنای آسایش و خوشحالی است. سعادت در اصل دوگونه است: سعادت اخروی و سعادت دنیوی که سعادت دنیوی هم سه قسم است: نفسانی و بدنی و خارجی. در مقابل سعادت، واژه «شقاوت» است که بمعنای سختی و بدحالی است و آن نیز



اقسامی مشابه سعادت دارد.^(۴) در جای دیگر وی «سعد» و «سعادت» را یاری کردن در کارهای خدایی و الهی برای رسیدن به خیر و نیکی معنا کرده و اضافه کرده که مرد سعید یعنی مرد نیک‌فرجام و قوم سعادت‌مند یعنی ملتی که به خیر و نیکی الهی رسیده و بزرگترین سعادت‌ها بهشت و رضوان خداست.^(۵)

سعادت در اندیشه فلاسفه

در میان فلاسفه قدیم یونان، ارسطو با پرداختن به بحث سعادت و رابطه آن با سیاست در کتاب *اخلاق نیکوماخوس* بر اندیشه حکمای اسلامی تأثیر گذاشت. ارسطو موضوع و غایت سیاست را سعادت میدانند و از اینرو در نظر وی، دانش سیاست معتبرترین دانشهاست. از دیدگاه ارسطو جامعه‌ی به سعادت دست میابد که براساس قانون، دوستی و فضیلت اداره شود. فرق بین نظام سیاسی خوب و بد در این است که در نظام خوب قانونگذار با پدید آوردن عادت پیروی از قانون، مردم را بافضیلت میسازد.^(۶) شناخت فضیلت، نخستین وظیفه سیاستمدار است، چون میخواهد شهروندان دارای فضیلت شوند و از قوانین پیروی کنند، بنابراین سیاستمدار باید نفس را بشناسد.^(۷)

در میان حکمای اسلامی، فارابی که تأثیر بسیاری بر اندیشه سیاسی حکمای اسلامی داشته، علاوه بر دو رساله *تحصیل السعاده و التنبیه علی سبیل السعاده* بتفصیل در دیگر کتابهای خود مانند *آراء اهل مدینه فاضله*، سیاست مدنی و فصول متنزعه درباره سعادت و رابطه آن با سیاست سخن گفته است. از دیدگاه فارابی، سعادت همان خوبی یا خیر مطلق است و آنچه در نیل به سعادت مؤثر است نیز خیر است اما نه بالذات، بلکه بجهت سودی که در جهت نیل به سعادت دارد و آنچه انسان را از سعادت بازدارد شر مطلق است.^(۸) سعادت، غایت مطلوبی است که همه انسانها مشتاقانه خواهان آن هستند و با تلاش خود بسوی آن در حرکتند.^(۹)

۵۹

از نظر فارابی سعادت، کمال و برترین خیر است و انسان دو کمال دارد: کمال اول و کمال ثانی که رسیدن به کمال ثانی در این زندگی ممکن نیست بلکه در زندگی اخروی پسین امکان دارد و آن هنگامی است که کمال اول در این زندگی پدید آمده باشد و سعادت و شقاوت اصلی پس از مرگ آشکار میشود^(۱۰) در واقع وی غایت سعادت انسان را جای گرفتن در جایگاه عقل فعال



عبدالمطلب عبدالله؛ حکومت و سعادت در اندیشه سیاسی علامه طباطبایی (ره)

(واسطه فیض مبدأ اول) یعنی ملکوت میداند و این امر زمانی حاصل میگردد که انسان از وابستگی به ماده فارغ گردد. از دیدگاه وی سعادت یعنی نیل به کمال نفس و انتقال نفس به مرتبه‌یی که در قوام خود محتاج ماده نباشد.^(۱۱) بنظر فارابی هدف از وجود انسان، نیل به سعادت است و رسیدن به این سعادت در صورتی امکانپذیر است که ابتدا انسان به مقتضای سرشت خود، معارف اولیه را از عقل فعال دریافت کند^(۱۲) به نظر فارابی وقتی چهار فضیلت نظری، عملی، فکری و اخلاقی بصورت صفات امت یا قومی درآید، سعادت دنیوی آنها در این جهان و سعادت اخروی آنها در جهان دیگر تأمین میشود. به بیان دیگر، انسان برای اینکه به بالاترین مرحله سعادت برسد باید بداند سعادت چیست و آن را غایت حیات خود قرار دهد و به شناخت عوامل و صناعاتی که او را به سعادت میرساند مبادرت ورزد. لکن چون انسانها از نظر طبیعت با یکدیگر تفاوت دارند، پس هر انسانی بطبع قادر به شناخت سعادت و عوامل آن نیست و از اینرو چنین انسانی کم و بیش به معلم نیاز دارد تا به تعلیم و تربیت او پردازد.^(۱۳) کمال اخروی و سعادت قصوی را که در عالم آخرت محقق میشود میتوان از مجرای کمال اول تحصیل کرد و به کمال اول از طریق کسب فضایل اخلاقی و تأمین معاش و احتیاجات ضروری زندگی میتوان نایل شد.^(۱۴)

از نظر فارابی طبیعت انسان بگونه‌یی است که هم برای قوام وجودی و هم برای نیل به کمالات ممکن خود نیازمند اجتماع است. اما این اجتماعات برخی کامل و برخی غیرکامل هستند. اجتماعات کامل شامل اجتماع بزرگ و اجتماع متوسط و اجتماع کوچک بوده و اجتماعات غیرکامل مانند ده و محله و منزل است. از نظر او خیر افضل و نهایی یا سعادت در اجتماع مدنی یا مدینه حاصل میشود.^(۱۵)

فارابی سعادت فردی را جدای از زندگی مدنی نمیداند و معتقد است هیچ فردی بدون اجتماع به سعادت نخواهد رسید و تشکیل مدینه، نخستین مرتبه کمال است. او هر یک از مدینه‌ها را بر اساس سعادت تقسیمبندی میکند و مدینه‌یی را که مقصود حقیقی از اجتماع در آن، تعاون و همکاری بر اموری است که موجب حصول سعادت میشود مدینه فاضله و مردم آن را امت فاضله میخواند.^(۱۶) دوستی و وحدت در جامعه باید بر مبنای فضیلت و حول محور رئیس مدینه فاضله باشد و هر کس تجربه و نیروی خود را در خدمت سیاست فاضله و رئیس مدینه فاضله قرار دهد، بهترین کار را انجام داده است، اما اگر همان نیرو در خدمت مدینه غیرفاضله قرار گیرد، شروترین کار میشود؛ بنابراین هجرت به مدینه فاضله واجب است.^(۱۷)

از آنجا که علامه طباطبایی از اصحاب حکمت متعالیه صدرایی است، پیش از پرداختن به دیدگاه وی لازم است اشاره‌ی به آراء ملاصدرا در اینباره داشته باشیم. ملاصدرا وجود را خیر محض میداند و میگوید معنای خیر آن چیزی است که نزد عقلا مؤثر است و اشیاء مشتاق آنند و موجودات آن را طلب میکنند و به دور آن میچرخند.^(۱۸) در حکمت متعالیه سعادت بمعنای کمال، لذت و خیر بکار رفته که دست یافتن به آنها بمعنای کمال وجودی است و راه رسیدن به آنها، ادراک حاق وجود و متن واقع میباشد. وی سعادت حقیقی را نیز وجود و درک وجود میداند، اما از آنجایی که وجودها در کمال و نقص باهم فرق دارند و دارای مراتبند، سعادت نیز متفاوت بوده و دارای مراتب میباشد؛ بطوری که سعادت که در وجود کاملتر است بیشتر میباشد و هر قدر وجود ناقصتر باشد، چون بیشتر با شرّ و شقاوت آمیخته، سعادت و خیر نیز در آن کمتر میشود.

سعادت هر شیئی عبارت است از رسیدن به کمال آن شیء و شقاوت، ضد آن است، زیرا وجود بطور کلی خیر و سعادت است و عدم، بنحو اطلاق شر. کمال هر موجودی خیر آن است و زوال آن، شر اوست. درک کمال موجب لذت و درک زوال موجب شقاوت میگردد.^(۱۹)

بعقیده ملاصدرا، سعادت از سنخ ادراک است؛ ادراک نیز بحسب نیروها و مدرکات متفاوت است، پس هر قوه به تناسب ادراک خویش، لذت و سعادت ویژه‌ی دارد، در نتیجه بالاترین لذت و سعادت مربوط به قوه‌ی است که بلحاظ ادراک، مدرک و مدرک، دائمی و اکثری باشد. هر قوه‌ی که این ویژگیها را داشته باشد، بهترین سعادت و بیشترین لذت و عالیترین خیر را خواهد داشت؛ این قوه، قوه‌ی جز قوه عاقله نیست. بنابراین، سعادت حقیقی، ادراک عقلی است که در بُعد عقل نظری عبارت است از ادراک صور و کمالات عقلی و در رأس آن شناخت حقیقی خداوند متعال و در بعد عقل عملی نیز عبارت است از استقلال نفس و پدید آمدن تعادل نفسانی و پرهیز از افراط و تفریط.^(۲۰) اگر انسان بتواند بین خواسته‌های درونی تعادل ایجاد کند و بسوی رفتارهای شایسته و پسندیده گرایش یابد و فضایل اخلاقی را در وجود خویش تا حد رسیدن به ملکه‌های نفسانی پرورش دهد، به آزادی درونی و عدالت خواهد رسید که مرز سعادت حقیقی در بعد عملی انسان خواهد بود. بنابراین، اگر انسان در بعد نظری، صورتهایی را بخوبی درک کند و در بعد عملی گناه نکند و رفتار خوب

داشته باشد و با پروراندن اخلاق و ملکات پسندیده در خود، به نشاط و آرامش درونی برسد؛ بدینصورت در دنیا و آخرت سعادت‌مند خواهد بود.^(۲۱)

ملاصدرا نیز سعادت را به دو قسم دنیوی و اخروی تقسیم می‌کند. سعادت دنیوی شامل صحت بدن و اسباب معاش است و سعادت اخروی شامل سعادت علمی (کسب معارف و حقایق) و سعادت عمل (طاعت الهی، کسب فضایل و اخلاق جمیله) است.^(۲۲) او تصریح می‌کند که غرض و هدف شریعت، رساندن به سعادت اخروی است، اما رسیدن به حیات اخروی از طریق حیات دنیوی میسر و ممکن می‌باشد. چون رسیدن از نقصان به کمال، نوعی حرکت است و حرکت انجام نمی‌گیرد مگر در زمان و مدتی در دار دنیا زندگی کردن، حفظ و نگهداری حیات دنیوی که همان نشئه مسیر است و از مقاصد ضروری دین است. بنابراین، اول معرفت به خدا و رسول و ائمه و روز جزا، دوم حفظ حیات مردم و سوم حفظ اموال نافع از ضروریات دین در حیات دنیوی است.^(۲۳)

ملاصدرا راه تحصیل سعادت را مبتنی بر عمل اختیاری انسان قرار داده و می‌گوید نفس انسان این سعادت و بهجت را از راه کوشش و تکرار عمل و کارهایی که موجب طهارت نفس از کدورات است، بدست می‌آورد؛ راه دوم این است که سعی کند در حرکات فکری خود، حقیقت اشیاء را درک کند و در راه شناخت عالم به کمال برسد و از آنجایی که بدن عنصری انسان، مانع ارتباط کامل با عالم مجردات است، هر اندازه انسان از اشتغالات بدن رها شود، موانع شناخت از پیش روی او برداشته می‌شود.^(۲۴)

سعادت در اندیشه علامه طباطبایی (ره)

نکته مهم در اندیشه علامه طباطبایی این است که وی فیلسوفی «سعادت‌گرا» است و معتقد است «فعالیت زندگی انسان پیوسته برای دست یافتن به سعادت و پیروزی در آن راه می‌باشد، خواه در تشخیص سعادت واقعی خود مصیب باشد یا مخطیء». از اینرو، در بحث قرآنی خود بعنوان برنامه زندگی بشر اولین مقدمه‌یی که بیان می‌کند این است: «انسان در زندگی خود هدفی جز سعادت و خوشبختی و کامروایی خود ندارد».^(۲۶)

وی در تعریف سعادت می‌گوید: سعادت و شقاوت معنای متضاد دارند؛ سعادت هر چیزی بمعنای رسیدن به خیر وجودش است تا کمال خود را یافته و از آن لذت برد. انسان که موجودی مرکب از روح و بدن است سعادتش در رسیدن به خیرات

جسمانی و روحانی است و شقاوتش محروم بودن از آنهاست. بنابراین سعادت و شقاوت از قبیل ملکه و عدم است.^(۲۷) علامه معتقد است سعادت در مقابل شقاوت معنا پیدا میکند و اگر شقاوت نباشد، سعادت نیز بیمعناست.^(۲۸) وی برای سعادت ویژگیهایی را برشمرده که اهم آنها عبارتند از:

۱. گرایش فطری انسان به سعادت

مهمترین ویژگی سعادت، فطری بودن گرایش انسانها به آن است.^(۲۹) در واقع مهمترین و اصلترین هدف انسانها در زندگی، دستیابی به سعادت است.^(۳۰)

علامه معتقد است نوع انسان یک سعادت واحد و حقیقی دارد، چون انسان دارای فطرتی خاص است که او را به سستی خاص هدایت میکند و راه معینی دارد که منتهی به هدف و غایتی خاص میشود؛ راهی که جز آن را نمیتواند در پیش گیرد؛ «فطرت الله التي فطر الناس عليها» (روم/۳۰). انسان نوع واحدی است که سود و زیانش نسبت به روح و بدنش مشترک است و در افراد مختلف، متفاوت نمیشود. انسان از این جهت که انسان است بیش از یک سعادت و یک شقاوت ندارد. بنابراین تنها یک سنت ثابت او را به آن هدف مشخص هدایت میکند که این هادی همان فطرت و نوع خلقت اوست. اگر سعادت افراد بخاطر اختلافی که دارند، تفاوت کند، هیچگاه یک جامعه صالح واحد که ضامن سعادت افراد اجتماع است، تشکیل نمیشود. همچنین اگر سعادت افراد برحسب اختلاف سرزمین و منطقه متفاوت شود و سنت اجتماعی که همان دین است باقتضای هر منطقه‌یی شکل خاصی بگیرد، آن موقع دیگر انسانها نوع واحد نخواهند بود. همچنین اگر سعادت انسانها بمقتضای گذشت زمان و عصرها متفاوت شود، آنگاه انسان هر عصری غیر از انسان زمان دیگر خواهد بود و اجتماع انسانی سیر تکاملی نداشته و انسانیت از نقص بسوی کمال نمی‌رود و هر نقص و کمالی مخصوص زمان خود خواهد بود. هنگامی انسانیت بسمت کمال سیر میکند که یک جهت مشترک و ثابت بین همه انسانهای گذشته و آینده وجود داشته باشد.^(۳۱)

۶۳

انسانیت خود سنتی است واحد و ثابت به ثبات اساسش که همان انسان است و همین سنت است که آسیای انسانیت بر محور آن می‌چرخد و سنتهای جزئی که به اختلاف افراد و مکان و زمان متفاوت میشود، پیرامون آن دور می‌زنند؛ «ذلک الدین القیم ولکن اکثر الناس لا یعلمون» (روم/۳۰).^(۳۲)

علامه نتیجه می‌گیرد که اولاً، چون سعادت و خوشبختی انسان واقعیت تکوینی



عبدالمطلب عبدالله؛ حکومت و سعادت در اندیشه سیاسی علامه طباطبایی (ره)

دارد، باید روش رسیدن به آن از آفرینش عمومی جهان و خلقت خصوصی انسان که همان فطرت است سرچشمه گیرد. ثانیاً، چون سازمان آفرینش عالم و انسان ثابت و پابرجاست، دین کامل و روش زندگی که از آن سرچشمه میگیرد نیز ثابت و پابرجاست نه اینکه تابع هوای و هوس بوده و هر روز به رنگی درآید و انسان را برخلاف فطرت الهی خود که راه سعادت را میداند دچار خطا کرده و عالمأ و عامداً به شقاوت بکشاند. انسان باید تابع حق باشد نه هوای و هوس و حکم عقل سلیم را بپذیرد نه امیال و عواطف انسانی را. ثالثاً، چون مخالفت با احکام و قوانین فطرت، تضاد و مقاومت علیه دستگاه آفرینش جهانی است، این دستگاه عظیم با نیروی شگرف خود با انسان ناچیز مخالف دست و پنجه نرم میکند و با نابود کردن یا مطیع نمودن به جریان موافق خواهد آورد و انسان مخالف دین فطرت باید منتظر روزی سخت و عذابی ناگوار و دردناک باشد^(۳۳) و همچنین آیات بسیاری تذکر میدهد که انسان باید در روش زندگی تابع حق باشد نه تابع هوای و هوس و حکم عقل سلیم را بپذیرد نه حکم امیال و عواطف نفسانی را؛ «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ» (یونس/۳۲).^(۳۴)

۲. سعادت دو بعدی است (دنیوی و اخروی)

علامه سعادت را به دو بعد دنیوی و اخروی و هر یک را به مادی و معنوی تقسیم میکند که مربوط به سعادت بدن و روح (نفس) آدمی هستند.^(۳۵) وی میگوید: زندگی حقیقی و سعادت واقعی یک اجتماع، جامع و واجد سعادت مادی و معنوی در دنیا و آخرت است.^(۳۶) او معتقد است یکی از شاهکارهای آیین اسلام این است که میان مادیت و معنویت، روش معتدل و متوسطی را انتخاب نموده است، برخلاف مذهب کلیمی که از کتاب مقدسشان تورات بدست می‌آید که هیچگونه سروکاری با معنویات انسانی ندارد و برخلاف کیش مسیحی که طبق تصریحی که از حضرت مسیح نقل میشود سروکاری با زندگی مادی این جهان ندارد و آیینهای دیگر مانند برهمایی و بودایی و حتی مجوسی و مانوی و صابئی که کم و بیش با معنویات کار دارند و راه معنویات را از راه زندگی مادی جدا کرده و رابطه را کاملاً قطع نموده‌اند. تنها اسلام است که دینی حنیف و بر اساس فطرت انسانی استوار است.^(۳۷) سعادت انسانی چیزی است که از نیکبختی روح و بدن ترکیب میشود؛ یعنی آدمی هم از نعمتهای مادی بهرمنند گردد و هم به فضایل اخلاقی و معارف حق

۶۴



الهی آراسته شود و این است که سعادت انسان را در زندگی دنیا و آخرت تضمین میکند.^(۳۸) از نظر علامه، نظم و عدالت اجتماعی، بقا، توانگری و عزت از مصادیق سعادت دنیوی هستند.^(۳۹)

۳. ضروریترین امور برای انسان تحصیل سعادت است

در تفکر علامه، ضروریترین امور برای انسان در زندگی، تحصیل سعادت و رستگاری است، اما انسان سعادت را میجوید که برآستی و از روی حقیقت سعادت باشد نه از راه پندار و گمراهی. انسان باید همواره از حق پیروی نماید؛ یعنی اگر حقیقتی برای او مکشوف شد، باید خود را تسلیم آن نماید و در مرحله عمل نیز باید کاری را انجام دهد که بحسب واقع مصلحت اوست، اگرچه مخالف دلخواه او یا مخالف خواست اکثریت باشد. حق، مطاع علی‌الاطلاق است و محکوم هیچ خواسته و آرمان دیگری نیست. انسان باید سعادت حقیقی خود را از راه تعقل بدست آورد. روش منطق مختص انسان است نه روش احساس و عاطفه و غریزه که مشترک با حیوانات میباشد، چون سعادت انسان با نیروی اختصاصی خودش تأمین خواهد شد. نیروی تعقل به خواسته‌های گوناگون قوای انسانی رسیدگی کرده و به آنچه با مصلحت وی موافق باشد اقدام میکند.^(۴۰)

۴. سعادت امری واقعی و حقیقی

علامه سعادت را امری واقعی و حقیقی میداند که هرچه موافق آن باشد حق است و هر چه حق باشد، موجب سعادت است. طبیعت انسان سعادت را تنعم در دنیا و داشتن نعمتهای فراوان و ملاک داشتن کرامت در درگاه الهی میداند و نداشتن پول و ثروت را ملاک نداشتن قدر و منزلت در درگاه الهی نمیشمرد، در حالی که ملاک سعادت، تقرب به خداوند از راه ایمان و عمل صالح، شناختن حقایق و زندگی بر اساس اعتدال و بدور از افراط و تفریط است^(۴۱) و داشتن یا نداشتن مال و ثروت هر دو امتحان الهی است.^(۴۲)

۵. هدف آفرینش متضمن سعادت است

علامه معتقد است آفرینش انسان و جهان، انسان را بسوی سعادت واقعه‌ش

۶۵



سال ششم، شماره سوم
زمستان ۱۳۹۴
صفحات ۵۷-۸۰

عبدالمطلب عبدالله؛ حکومت و سعادت در اندیشه سیاسی علامه طباطبایی (ره)

هدایت میکند و مهمترین و ریشه‌دارترین مقررات را که بکار بستنش آنها سعادت را برای انسان تضمین میکند را به انسان گوشزد مینماید. وی با اشاره به آیه ۵۰ سوره طه «ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی»، میگوید که خداوند در آفرینش هر چیزی را بسوی سعادت و هدف راهنمایی میکند.^(۴۳)

۶. رسیدن به سعادت، حرکتی ارادی است

حرکت انسان در رسیدن به سعادت، حرکت ادراکی و ارادی است. بلحاظ ارادی بودن حرکت، انسان مختار است که راه عبودیت را برگزیند و سعادت‌مند شود و یا راهی خلاف آن را در پیش گیرد؛ چنانکه خداوند میفرماید: «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً؛ براستی ما راه [سعادت و هدایت] را به انسان نشان دادیم خواه (به حسن اختیار) شکرگزار (ما) باشد خواه ناسپاسی کند» (الانسان/۳). همچنین در سوره بقره آمده است:

«لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لانفضام لها و الله سمیع علیم* الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیاهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون» (بقره / ۲۵۶-۲۵۷).

در ابتدای آیه با بیان «لا اکراه فی الدین» خداوند متعال در صدد است که این نکته را ایراد فرماید که اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اکراه و اجبار به آن راه ندارد، زیرا اکراه تنها در امورات ظاهری و افعال و حرکات بدنی و مادی مؤثر است. «قد تبین الرشد من الغی» علت این امر که در دین اجبار راه ندارد را بیان میکند. علامه در اینباره میگوید: «کسی که از روی حکمت فرمان میدهد و طبق حکم عقل تربیت میکند گاهی در پاره‌یی از امور که بیان آن میسر نیست یا از جهت اینکه فهم طرف قاصر است یا بواسطه علل دیگر متوسل به اکراه یا امر به تقلید از دیگران میشود و اما اموری که جهات خیر و شرش روشن است و پاداش و کیفر آنها مقرر دیگر نیازی به اکراه ندارد و انسان میتواند هر چه را بخواهد اختیار کند یا طرف فعل یا طرف ترک فرجام نیک یا عاقبت خطرناک».

از این بیانات میتوان دو نتیجه گرفت: اول اینکه دین اسلام با زور و شمشیر پیشرفت نکرده است و استدلال‌هایی بعضی از مسلمانان یا غیرمسلمانان مبنی بر اینکه دین خونریزی و شمشیر است نادرست است. دوم اینکه در حکومت اسلامی مسئولین حق ندارند افراد را به اجبار مسلمان کنند بلکه تنها موظفند حجابهای فرا

روی آنها را بردارند و پذیرفتن اسلام را بعهده خودشان بگذارند. نکته ظریف در این آیه این است که کفر پیش از ایمان ذکر شده و علامه در اینباره میگوید:

این معنی با تقدیم کفر موافق است، زیرا کفر به طاغوت ترک کردن معبودهای دیگر و ایمان به خدا و گرفتن حق و چنگ زدن به آن است.^(۴۴) بنابراین آنچه از این آیه برداشت میشود این است که لزوم سعادت انسانها در این است که شخص ایمان خالص به خدا داشته باشد و به طاغوت کفر ورزد. در آیه بعد خداوند به حکومت اشاره دارد و حکومت را بر مبنای الهی و شیطنی (طاغوت) تعریف میکند و با بیان مؤلفه‌های هر یک عواقب آن را گوشزد مینماید. خداوند با آوردن لفظ «نور» بصورت مفرد در مقابل «طاغوت» که جمع میباشد این نکته را اذعان میکند که حق یکی است و اختلاف در آن نیست ولی باطل پراکنده و خالی از جهت وحدت است.

علامه درباره «یخرجهم من الظلمات الی النور» و «یخرجونهم من النور الی الظلمات» میگوید: کنایه از هدایت و اضلال است و گرنه لازمه کلام این است که هر یک از مؤمن و کافر هم دارای نور باشد و هم دارای ظلمت، زیرا لازمه اخراج از نور این است که قبلاً در نور باشد و لازمه اخراج از ظلمت این است که قبلاً در ظلمت باشد. بنابراین، عموم مؤمنان یا کافران که فقط در حال ایمان یا کفر زندگی کرده‌اند باید موقع تکلیف هم نور داشته باشد و هم ظلمت تا اگر ایمان آورده‌اند از ظلمت خارج شوند و اگر کفر ورزیده‌اند از نور خارج شوند.^(۴۵)

سعادت در اندیشه سیاسی - اجتماعی علامه طباطبایی

از نظر علامه، انسان موجودی اجتماعی است و به مرور زمان و بطور فطری دریافته که نمیتواند به تنهایی زندگی کند و فقط در زندگی دسته‌جمعی، با داشتن روابطی متعادل با سایر انسانهاست که میتواند به سعادت برسد^(۴۶) همانگونه که گرایش به جامعه فطری است، گرایش انسانها به سعادت نیز امری فطری و ذاتی است^(۴۷) و در واقع مهمترین و اصلیتین هدف انسانها در زندگی، سعادت است.^(۴۸) علامه معتقد است اجتماعی بودن نوع بشر امری فطری است و تاریخ دلالت دارد که انسان پیوسته در حال اجتماع زندگی میکرده است. ایشان برای اثبات این نظر علاوه بر آثار تاریخی به آیات سوره آل عمران آیه ۱۹۵، حجرات ۱۳، زخرف

۶۷

۳۲، فرقان ۴۵ اشاره میکند.^(۴۹) وی در بحث انسان و رشد اجتماعی میگوید اجتماع انسانی همانند سایر امور روحی و ادراکی انسانی دائماً بسوی کمالش میرود. اولین اجتماع بشری، اجتماع خانوادگی است که بر اثر ازدواج پیدا آمده و جهاز تناسل و عامل طبیعی ازدواج را از قویترین عوامل اجتماع میتوان دانست.

یکی از نکات برجسته در دیدگاه علامه، مبحث «استخدام» است. بحث ازدواج و تشکیل خانواده، «استخدام» را بدنبال می‌آورد؛ یعنی آدمی دیگری را بمنظور رفع حوائج خویش واسطه قرار میدهد و بر آن دیگری تسلط پیدا کرده و اراده‌اش را بر او تحمیل میکند. وی منشأ ریاست را از استخدام میدانند؛ رئیس منزل، رئیس خویشاوندان، رئیس قبیله و رئیس ملت طبیعتاً اول بار در میان یک عده کسی مقدم میشد که از همه قویتر و شجاعتر بود. بعد کسانی که شجاعتر بوده و از نظر ثروت و فرزند از دیگران جلوتر بودند و سپس توضیح میدهد که چگونه ریاست با قدرت جسمی و ثروت شکل گرفت.^(۵۰)

در نظر علامه، پیامبران اولین کسانی بودند که آدمیان را به «اجتماع» آگاه ساختند. وی برای اثبات این مدعا به آیات سوره بقره آیه ۲۱۳، یونس آیه ۱۹ اشاره دارد که مردم در آغاز یک امت بودند و اختلاف نداشتند، سپس تضاد منافع باعث اختلاف میان آنان شد و برای رفع اختلاف به قوانین و مقرراتی نیازمند گشتند، پس خدا پیامبران را بعنوان نویددهنده و هشدارگر برانگیخت و کتاب آسمانی را به حق در حالی که گواه راستگویی آنان بود، فرو فرستاد تا میان مردم درباره آنچه در آن اختلاف داشتند داوری کنند. با استناد به آیه ۲۱۳ سوره بقره علامه عبارت «مردم در آغاز یک امت بودند» را به این معنا گرفته است که آدمیان در ایام گذشته بطور ساده زندگی میکردند و اختلافی بینشان نبود، تا اینکه اختلاف پدید آمد و مشاجرات در گرفت. خدا پیغمبران را مبعوث کرد و برای آنها کتاب فرستاد. این برداشت از واژه «امت» منحصر بفرد است. از این مقدمه علامه نتیجه میگیرد که دین، ضامن اجتماع صالح بشری است. وی در تفسیر آیه ۱۳ سوره شوری شروع به دعوت به اتحاد و اجتماع را اول بار از حضرت نوح(ع) که قدیمیترین پیغمبر دارای کتاب و شریعت بوده، میدانند. هرچند در شریعت نوح(ع) و ابراهیم(ع) احکام ناچیز بوده بطوری که در شریعت موسی(ع) بیش از ۶۰۰ حکم وجود نداشته است، وی نتیجه میگیرد که دعوت به اجتماع بصورت مستقل و صریح از ناحیه نبوت و در قالب دین شروع شده است.^(۵۱)

۶۸

اسلام و اجتماع

علامه معتقد است بدون شک اسلام تنها دینی است که با صراحت پایه بنای دعوت خود را اجتماع گذاشته و در هیچیک از شئون خود امر اجتماع را به اهمال واگذار نکرده است. اسلام به شأن اجتماع طوری اهتمام ورزیده که در هیچیک از ادیان دیگر و یا قوانین ملل نمیتوانیم سراغ بگیریم. به این ترتیب اسلام مهمترین احکام و دستورات شرعی مانند حج، نماز، جهاد، انفاق و خلاصه تقوای دینی را براساس اجتماع بنیاد کرده است. ایشان با استناد به آیات ۱۵۲ و ۱۵۹ سوره انعام و ۱۰۵ آل عمران مدعی است اسلام همه احکام خود را در قالب اجتماع ریخته و روح اجتماع را در همه این احکام تا آخرین حد ممکن دمیده است.

علامه مبحث روابط اجتماعی را با مبحث حکومت و سیاست پیوند زده و معتقد است اجتماع در رشد و نمو و یا توقف و رکود تابع حکومتها بوده است. ایشان حتی مباحث اجتماعی حکمایی مانند سقراط، افلاطون و ارسطو را نوشته‌هایی برشمرده که هیچگاه به مرحله عمل درنیامده است یا بتعبیر دیگر یک سلسله عکسها و تصاویر ذهنی و خیالی میدانند که به عالم واقعیت و خارج وارد نشده است.^(۵۲) وی مدعی است قرآن دعوت خود را به دو صورت اعلام کرده است:

۱. دعوت به اصل اجتماع و اتحاد

۲. دستور ساختمان یک اجتماع اسلامی بر مبنای اتحاد و به هم پیوستگی در جهت حفظ و حراست منافع و مزایای معنوی و مادی و دفاع از آن اجتماع
وی در اینباره به آیه ۱۰۴ سوره آل عمران، آیه ۱۰ سوره حجرات و آیه ۴۶ سوره انفال استناد میکند.

علامه در بحث ضرورت وجود حکومت میگوید: لازمه رابطه حقیقی شخص و اجتماع این است که یک سلسله قوا و خواص اجتماعی نیرومند بوجود آید که در وقت تعارض و تضاد بین فرد و اجتماع، قوای اجتماع قاهر و غالب بر قوای فرد باشد. وی تمدن غرب بر پایه مسیحیت را رد میکند، زیرا به بیان حضرت عیسی(ع) اشاره دارد که او برای امر به روح اهتمام میورزد و متعرض شأن دولت و سیاست نیست.^(۵۳)

وی با استناد به آیات ۵۵ سوره نور، ۵۴ سوره مائده و ۱۰۵ سوره انبیاء، هدف نهایی و حقیقت ظهور اسلام که سرپرستی کامل اجتماع انسانی را برعهده دارد، خلافت صالحین میدانند^(۵۴) و هدف اجتماع اسلامی را دستیابی به سعادت حقیقی برمی‌شمرد.

۶۹



عبدالمطلب عبدالله؛ حکومت و سعادت در اندیشه سیاسی علامه طباطبایی (ره)

تقدم سعادت جامعه بر فرد

علامه طباطبایی معتقد است که سعادت فرد در گرو سعادت جامعه است؛ چراکه رسیدن به سعادت حقیقی جز با مکارم اخلاق و طهارت نفس از رذائل تأمین نمیشود و این نیز در گرو زندگی اجتماعی است؛ زندگی که بر توحید و عدالت اجتماعی مبتنی باشد.^(۵۵) وی در بیان اهمیت سعادت اجتماع در اسلام میگوید شدیدترین توبیخهای خداوند در قرآن نیز مربوط به مسائل اقتصادی و در جامعه اسلامی است. شدیدترین لحن خداوند در قرآن مربوط به ربا و حکومت دادن دشمنان خدا در جامعه اسلامی است، حتی لحن قرآن در امر زنا و شرب خمر و قمار ملایمتر از توبیخ در این دو گناه است، چون فساد آن گناهان از چند نفر تجاوز نمیکند و آثار شومش تنها به بعضی از جهات نفوس سرایت میکند که فساد ظاهر اجتماع و اعمال ظاهری افراد را بدنبال دارد، برخلاف ربا و حکومت بی‌دینان که بنیان دین که سعادت جامعه در آن است را منهدم میکند و نظام حیات نوع را از بین میبرد و پرده‌یی بر فطرت انسانی می‌افکند و حکم فطرت را ساقط کرده و دین را به فراموشی میسپارد.^(۵۶)

اسلام مهمترین هدفی را که در تعالیمش دنبال میکند اصلاح جامعه و عموم است؛ هرچند جامعه از افراد تشکیل یافته و هر فردی برای خود شخصیت و سعادت و شقاوتی دارد، اما چون انسان مدنی‌الطبع است، سعادت هر فرد مبتنی بر اصلاح ظرف اجتماعی آن است، بطوری که اگر ظرف اجتماع فاسد باشد، سعادت و رستگاری فرد بسیار دشوار و معمولاً محال است. به همین دلیل، اسلام علاوه بر تعالیم و عبادات اجتماعی، در عبادات فردی هم مانند نماز و روزه و حج جنبه اجتماعی بودن را لحاظ داشته تا انسانها را هم در ذات خود و هم در ظرف اجتماع صالح سازد.^(۵۷)

دلیل اهمیت و اولویت سعادت اجتماعی بر سعادت فردی را علامه اینگونه ذکر میکند که اگر اجتماع گرفتار رذائل و شقاوت شود، آنگاه جای فضایل و رذائل عوض میشود و کل جامعه همراه افراد آن بدون آنکه شاید متوجه شوند بسمت هلاکت پیش میروند. بنابراین، اگر امور فردی تبدیل به امور اجتماعی شوند، عمر و آثار متفاوتی خواهند داشت؛ مثلاً عفت و بی‌عفتی تا زمانی که فردی است، فرد بی‌عفت مورد نفرت عموم قرار میگیرد و از سوی جامعه طرد میشود، اما اگر همین بی‌عفتی عمومی و اجتماعی شد، تمام آن محذورها از بین میرود و آثار اجتماعی آن

بسیار فراتر می‌رود و با از بین رفتن آثار اجتماعی در هنگامی که عملی فردی بود - مانند عدم اعتماد به فرد بی‌عفت و نسپردن امانت به او و ازدواج نکردن با او و ... - آثار وضعی آن از قبیل قطع نسل، بیماری و مفسد اخلاقی و اجتماعی بیشتر می‌شود. همچنین ربا تا زمانی که موضوعی فردی است، تنها صاحبش را هلاک می‌کند، اما اگر بصورت اجتماعی و قوانین بانکی درآید، شاید برخی آثار سوء فردی را نداشته باشد، چون همه افراد جامعه از آن راضی هستند، اما آثار وضعی آن مانند فاصله شدید طبقاتی که باعث اختلاف و تنازع خواهد شد، شدت خواهد یافت و هرچند که از نظر فرد آثار آن دور بنظر می‌رسد، اما از نظر اجتماعی و یک جامعه‌شناس این اثر شوم بسیار عاجل و زودرس است، چون عمر اجتماع با عمر فرد تفاوت دارد و یک روز اجتماع از نظر فرد برابر با عمر یک روزگار و دهر است.^(۵۸)

علامه طباطبایی معتقد است تقدم سعادت اجتماع فرد در زندگی دنیا فقط در جهان بینی توحیدی و با اعتقاد به معاد معنا می‌یابد و تنها در این صورت است که سعادت فرد و اجتماع هماهنگ با یکدیگر می‌باشند. در اجتماع، افراد با همکاری یکدیگر، طبیعتهای خود را به حد کمال و نهایت درجه هدفی که برای آن خلق شده‌اند می‌رسانند. چون نوع انسان می‌خواهد در اجتماعش به کمال برسد، باید عالیترین اجتماع را داشته باشد، برای همین هر سودی را که می‌خواهد کسب کند یا ضرری را که می‌خواهد از خود دفع کند، آنقدر جلب و دفع می‌کند که برای اجتماع مضر نباشد.^(۵۹)

سعادت اجتماعی گاهی مستلزم این است که افراد از سعادت فردی در زندگی دنیوی محروم شوند، تا با محرومیت خود از حریم اجتماع دفاع کنند. این محرومیت از سعادت فردی برای حفظ حریم اجتماع، امری است که انسان عاقل هرگز به آن اقدام نمی‌کند، مگر آن را برای خود نیز نوعی کمال و سعادت بداند. در نگاه مادی، این محرومیت نمیتواند کمال باشد، چون سعادت جامعه برای جامعه است، در حالی که شخص، اجتماع را برای خود می‌خواهد نه خود را برای اجتماع و اینکه برای رفع این مشکل به فرد تلقین کنند که نام نیکش پس از مرگ باقی میماند خرافه‌یی بیش نیست، چون سودی برای او ندارد، همچنین اینکه میگویند فرد باید تلخی قانون را تحمل کند و برخی از لذایذ را بر خود منع کند و کمال جامعه را کمال خود بداند فقط در صورتی ممکن است که این دو کمال با هم منطبق باشند، در حالی که در بسیاری از موارد اینگونه نیست.^(۶۰) قرآن در اینباره دستور میدهد که

۷۱



عبدالمطلب عبدالله؛ حکومت و سعادت در اندیشه سیاسی علامه طباطبایی (ره)

از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنند و در مرحله نظر بدون علم و مدرک سخنی نگویید و در مرحله عمل بمنظور کسب رضایت و پاداش خداوند کارها را انجام دهید. آنگاه اگر عملی را که انجام می‌دهید مطابق سعادت دنیوی باشد به هر دو سعادت رسیده‌اید و اگر سبب محرومیت از سعادت دنیوی شود به سعادت اخروی بالاتری دست خواهد یافت که بسی بهتر و پایدارتر است.^(۶۱)

ولایت و حکومت از نگاه علامه طباطبایی

ولایت از نگاه علامه طباطبایی یک نیاز فطری و اجتماعی است و هر انسانی با هر میزان عقل و فکر نیازمند حکومت و ولی است و این اختصاص به اسلام ندارد. علامه با اشاره به اینکه انسان نیازمند سرپرست در اجتماع است، با وجود محدودیت در زندگی اجتماعی به مباحثی همچون حاکمیت سیاسی اشاره میکند و اذعان می‌دارد که هر جامعه‌یی اعم از دینی و غیردینی نیازمند چنین ساختاری در سایه «ولایت‌پذیری» است.^(۶۲) از نظر اسلام، فردی که در تقوای دینی و حسن تدبیر و اطلاع بر اوضاع از همه مقدم است، برای این مقام متعین است و در اینکه اولیای حکومت باید زبده‌ترین و برجسته‌ترین افراد جامعه باشند، کسی تردید به خود راه نمیدهد.^(۶۳)

علامه معتقد است این ولایت که از آن با عنوان «ولایت تشریعی» یاد شده است؛ اولاً و بالذات از آن خداست و ثانیاً و بالعرض با استناد به آیات قرآن (سوره احزاب، آیه ۶) برخی از افراد جامعه بشری (نبی و امام) نیز دارای چنین ولایتی هستند تا امت را بسوی خدای تعالی سوق دهند و در بین آنها حکومت و فصل خصومت کنند و در تمامی شئون آنها دخالت نمایند و همینطور که بر مردم اطاعت خدای تعالی واجب شده است اطاعت آنان نیز بدون قید و شرط واجب است.^(۶۴) منظور از ولایت تشریعی و اعتباری پیامبر یا امام، سرپرستی مردم و اداره امور امت در شعاع مقررات دینی است.^(۶۵) علامه بیان میکند که در زمان غیبت، حاکمی که مستقیماً از سوی خدا نصب شده باشد، مسئله حکومت و ریاست آن مربوط به همه مسلمین است بدیهی است که سیستم حکومتی اسلام بشکل دیکتاتوری یا جمهوری یا دموکراسی اصطلاحی روز نیست. در سیستم حکومتی اسلام، رئیس حکومت موظف به حفظ قوانین اسلامی و عدم تغییر آنهاست و در اوضاع روز و مشکلات داخلی و خارجی بایستی «مشاوره» نماید.^(۶۶) در جامعه اسلامی، احکامی که از مقام ولایت صادر میشود و متناسب با شرایط سیاسی اجتماعی و مصالح مردم قابل تغییر است، شریعت نامیده نمیشود، بلکه احکام و قوانین قرآن و سنت که غیر

قابل تغییرند شریعت محسوب میشوند.^(۶۷) به بیان دیگر، حاکم جامعه اسلامی در محدوده احکام ثابت شریعت صرفاً یک مجری است، اما در حوزه احکام متغیر میتواند با مراعات مصالح جامعه و البته مشاوره با مردم، تصمیماتی اتخاذ کند و قوانینی را وضع نماید.^(۶۸) در شریعت اسلام، شیوه مشخصی برای حکومت بیان نشده است، چون شریعت تنها متضمن مواد ثابت دین است و طرز حکومت با تغییر و تبدل جوامع بحسب پیشرفت تمدن قابل تغییر است. پس طرز حکومت‌های اسلامی را در هر عصر با در نظر گرفتن سه ماده ثابت شرع اسلام باید تعیین نمود: (۱) لزوم سعی در اتحاد (۲) وجوب حفظ مصلحت اسلام و مسلمین (۳) مرز جامعه اسلامی اعتقاد است و بس، نه مرزهای طبیعی یا قراردادی.^(۶۹)

حکمرانی در حکومت اسلامی

با اعتقاد علامه طباطبایی اسلام برای حفظ احکام، حکومتی تأسیس کرده و اولی‌الامر معین نموده است و هدف از تشکیل حکومت این است که صاحب حکومت، امور جامعه را طوری تدبیر کند که هر فردی از افراد جامعه به کمال لایق خود برسد و کسی و چیزی مانع پیشرفتش نگردد.^(۷۰) حکومت مدنظر اسلام، حکومتی انسانی است، یعنی حکومتی است که در آن حقوق فرد فرد جامعه، محفوظ و مصالح فرد و جماعت بطور مساوی رعایت میگردد.^(۷۱) وی معتقد است اسلام هرگز اجازه نمیدهد که ستمکاران به ظلم بر مردم مسلط شوند و هرگز اجازه سکوت و تحمل ظلم را به مردمی که قدرت بر رفع ظلم را دارند، نمیدهد.^(۷۲) در حکومت اسلامی، حاکم یا ولی، به هر شکلی، تحت هیچ شرایطی حق تخلف از قرآن و سنت را ندارد و باید سیره رسول اکرم (ص) و برخی راهکارهای سیاسی ایشان را اجرا کند و به احکام و قوانین الهی کاملاً پایبند باشد. علامه طباطبایی، خارج از قرآن و سنت و اصول ثابت اسلام، هیچگونه اختیاری برای حاکم اسلامی قائل نیست.^(۷۳) همچنین حاکم اسلامی تحت هیچ شرایطی و بسبب هیچ مصلحتی نمیتواند شریعت اسلام و اصول ثابت آن را نادیده بگیرد، چون مصلحت جامعه در عمل به آنهاست؛ از اینرو در اداره جامعه و خارج از اصول و قوانین ثابت اسلام - که هیچکس را اختیاری در آنها نیست - حاکم اسلامی باید شورا و مصلحت عامه را مورد توجه قرار دهد.^(۷۴)

نکته مهم دیگری که در این زمینه قابل اشاره است و از اصول مترقی اسلامی در

۷۳

امر حکومت و از جمله امتیازات حکومت دینی بشمار می‌آید، این است که در جامعه دینی گرچه حکومت متولی اجرای قوانین دینی در جامعه است، اما این امر بمعنای بی تفاوتی شهروندان جامعه در قبال اوضاع جامعه نیست، بلکه در جامعه اسلامی همه افراد، مجری احکام و در واقع حکمران هستند و همه در قبال خود و یکدیگر مسئول میباشند. در جامعه دینی، تمام افراد به اجرای قوانین فراخوانده شده‌اند و امر اجتماع به آنان سپرده شده است تا بر اساس فرامین و قوانین الهی آن را اداره نمایند. بنابراین، اجرای احکام و اداره جامعه، حتی در زمان پیامبر(ص) بر دوش آحاد امت اسلام نهاده شده و هریک از آنها در قبال این تکلیف مسئول بوده‌اند.^(۷۵) توضیح اینکه بر مبنای اصل مترقی امر به معروف و نهی از منکر، تمامی افراد جامعه در قبال جامعه و یکدیگر مسئولند و لازم است با تربیت صالحه علمی و عملی، در کار حکومت نظارت نمایند.^(۷۶)

حکومت سعادت‌گرا

علامه سعادت را در ارتباط با فطرت انسان و همانند ارسطو و فلاسفه اسلامی چون ملاصدرا سیاست و حیات اجتماعی را در جهت و معطوف به سعادت میدانند. وی علاوه بر دلیل عقلی و نقلی بر لزوم تشکیل حکومت، معتقد است تشکیل حکومت از ضروریات و واضحات فطرت است و پایه اسلام نیز بر اساس فطرت است. این مسئله بقدری واضح است که در زمان رسول اکرم (ص) تشکیل حکومت اسلامی عملی شد و مسلمین از پیامبر(ص) درباره لزوم تشکیل آن سؤال نکردند و جریان سقیفه نیز بر همین اساس بود که همه درک میکردند جامعه اسلامی نیازمند حاکم است.^(۷۷) علامه در ذیل آیه ۱۴۴ سوره آل عمران «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افائن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ...» میگوید: این آیه همانند زمان پیامبر اکرم (ص)؛ دلالت بر التزام مسلمین به ولایت در اسلام دارد یعنی مقام ولایت، احکام و قوانین ثابت را که شریعت است، پس از پیامبر اجرا نموده و برای اداره کلیه شئون جامعه بنحوی که مصلحت اسلام و مسلمین اقتضا کند احکام و فرامینی را که بحسب تغییر مصلحتها و زمان قابل تغییر است، صادر نماید.^(۷۸) یعنی همانطور که در زمان رسول اکرم (ص) امور امت توسط آن حضرت(ص) اداره میشد، پس از درگذشت ایشان نیز لازم است شخصی این امر مهم را بعهدہ بگیرد.

۷۴



اما در مورد شکل حکومت، علامه دیدگاه روشنی ارائه نداده است. طبیعی است که وی بعنوان یک فیلسوف و مفسر در مورد شکل حکومت نظر خاصی نداشته باشد، فقط ویژگیهایی را برمی‌شمارد که مهمترین آن، ثبوت اصل مقام ولایت و حکومت است. نکته دیگر اینکه عموم آیاتی که متضمن اقامه عبادات، قیام به جهاد، اجرای حدود و قصاص و امثال آن است، خطاب خود را متوجه عموم مؤمنین کرده است. از این آیات استفاده میشود که دین یک جلوه اجتماعی است که خداوند بر مردم نمودار ساخته و از همگی خواسته که دین را بپا دارند و در اینباره هیچکدام از افراد بر دیگری مزیت ندارند.^(۷۹)

علامه اشاره میکند که روش اسلامی یک روش دموکراسی یا سایر روشهای اجتماعی که براساس بهره‌بردارها و کامرواییهای مادی پی‌ریزی شده نیست و چند نمونه از اختلافهای مهم آن را چنین برمی‌شمارد: الف) یکی از بزرگترین اختلافاتی که بین این روشها و روش اسلامی وجود دارد این است که این اجتماعات براساس تمتع و کامبرداریهایی مادی است و روح استخدام و استثمار در آنها دمیده شده است، در حالی روش اسلام از این هوس‌بازها کاملاً بری است و ادله ما در این راستا سیره نبوی میباشد. ب) یکی دیگر از اختلافاتی که بین روش حکومتی اسلام با روشهای دیگر وجود دارد این است که اقسام گوناگون اجتماعات، دارای اختلاف طبقاتی و فساد میباشد ولی اجتماع اسلام یک اجتماع متشابه‌الاجزاء است که در آن هیچیک از افراد اجتماع بر دیگری تقدم ندارد؛ «ان اکرمکم عندالله اتقکم» (حجرات/۱۳)، تنها تفاوت در تقواست.^(۸۰) ج) قوه مجریه در اسلام یک طایفه ممتاز در اجتماع نیست، بلکه همه افراد اجتماع مشمول این عنوان هستند. هر فردی وظیفه دارد که دیگران را به طرف خیر و خوبی دعوت کند و امر به معروف و نهی از منکر نماید.^(۸۱)

علامه اشاره میکند که آنچه ذکر شد مربوط به زمان حیات پیامبر(ص) بوده و شباهتی به روشهای حکومت دیگر نداشته، اما بعد از پیامبر(ص) جمهور مسلمین معتقدند انتخاب خلیفه‌یی که در اجتماع حاکم باشد مربوط به مسلمانان است، ولی شیعه عقیده دارد که این خلیفه باید با نص صریح تعیین شود. اما در عصر غیبت، بدون هیچ شبهه و اشکال مربوط به مسلمین است. آنچه ممکن است در این زمینه از قرآن استفاده گردد، این است که مسلمانان وظیفه دارند بر همان رویه پیغمبر(ص) حاکم را در اجتماع خود معین کنند. رویه پیامبر(ص) عبارت بود از سنت

۷۵



عبدالمطلب عبدالله؛ حکومت و سعادت در اندیشه سیاسی علامه طباطبایی (ره)

امامت، جاری ساختن احکام خدا در بین مردم و شور و مشورت با مسلمین. در نهایت ایشان میفرماید: «دلیل همه اینها که گفتیم آیات زیادی است که در موضوع ولایت و سرپرستی پیامبر(ص) نقل کردیم. این آیات بضمیمه آیه «و لکم فی رسول الله اسوة حسنه»، (احزاب/۲۱) مطلب تمام است.»^(۸۲)

در نهایت از بیان علامه برداشت میشود که شکل حکومت را اسلام بعهدہ جامعہ اسلامی گذاشته، به این شرط که حکومتی تشکیل شود که در راستای سعادت و مصلحت مسلمین و اجرای احکام دینی به بهترین روش عمل کند.

نتیجه گیری

سعادت از جمله مفاهیمی است که علامه طباطبایی در آثار و نوشته‌های خود به کرات به آن اشاره داشته است. اینکه سعادت چیست و ابعاد سعادت کدام است، در نوشتار حاضر مورد بحث قرار گرفت و بیان شد که دیدگاه علامه متأثر از فلاسفه اسلامی چون فارابی و ملاصدر است. نکته مهم در اندیشه علامه طباطبایی این است که وی فیلسوفی «سعادت‌گرا» است و هدف و غایت زندگی انسان را دست یافتن به سعادت میدانند. از دیدگاه علامه طباطبایی آنچه انسان را به سعادت میرساند حرکت در مسیر فطرت انسانی و نظام آفرینش است که شناخت و اعتقاد به آن همان ایمان و عمل صالح است؛ یعنی ایمان و عمل صالح، عوامل رسیدن انسان به سعادتند و از طرفی دین که از سوی خداوند تشریح شده است، تفصیل فطرت میباشد که بصورت اجمالی آن را در درون خود مییابیم. بنابراین دین ملاک تشخیص ایمان و عمل صالح است. علامه سعادت فرد را در جامعه میدانند و از اینرو معتقد است فرد و جامعه‌یی به سعادت میرسد که دین بر آن حکمفرما باشد. در صورتی که افراد و جامعه، طبق دینی که منطبق بر فطرت باشد رفتار نمایند هم به سعادت دنیوی میرسند و هم به سعادت اخروی. نتیجه ارتباط دین با سعادت دنیوی اجتماع، ارتباط مستقیم دین با سیاست و حکومت میباشد. با اعتقاد علامه اسلام برای حفظ احکام، حکومتی تأسیس کرده و اولی‌الامر معین نموده و تشکیل حکومت از ضروریات و واضحات فطرت است که در اسلام به امضا رسیده است. اما هدف از تشکیل حکومت این است که صاحب حکومت، امور جامعه را طوری تدبیر کند که هر فردی از افراد جامعه به کمال لایق خود دست یابد و کسی و چیزی مانع پیشرفتش نگردد به این معنا حکومت دینی از دیدگاه

۷۶



علامه اصلی پذیرفته شده و سعادت گرا است، اما اینکه شکل حکومت دینی از دیدگاه وی چگونه است نیاز به تحقیقی جداگانه دارد.

پی‌نوشتها:

۱. طباطبایی، محمدرضا، مفهوم سعادت؛ کلید متدولوژیک فهم اندیشه‌های سیاسی اسلامی، روشن‌شناسی در مطالعات سیاسی اسلام، علی‌اکبر علی‌خانی و همکاران، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.
۲. همان، ص ۱۱۳.
۳. ابن‌منظور، محمد بن مکرم، لسان‌العرب، ص ۲۱۳.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات‌الفاظ‌القرآن، ترجمه حسین خداپرست، ج ۲، ص ۳۴۰ و ۳۴۱.
۵. همان، ج ۲، ص ۲۱۹.
۶. ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۳۹۷.
۷. همان، ص ۴۷.
۸. فارابی، ابونصر، السیاسة المدنیة، ص ۱۸۱.
۹. همو، تحصیل‌السعادة، ترجمه علی‌اکبر جابری مقدم، ص ۵۲.
۱۰. همان، ص ۳۱.
۱۱. السیاسة المدنیة، ص ۱۸۱.
۱۲. همان، ص ۱۹۳.
۱۳. تحصیل‌السعادة، ص ۲۴ - ۳۱.
۱۴. مهاجرنیا، محسن، اندیشه سیاسی فارابی، ص ۱۴۴.
۱۵. فارابی، ابونصر، اندیشه‌های اهل‌مدینه فاضله، ترجمه سیدجعفر سجادی، ص ۲۵۱ - ۲۵۳.
۱۶. همان، ص ۲۵۵.
۱۷. تحصیل‌السعادة، ص ۲۸، ۹۶.
۱۸. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۴، ص ۱۲۳.
۱۹. همان، ج ۹، ص ۱۲۱.
۲۰. ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ص ۲۷۳.
۲۱. همان، ص ۲۷۷.
۲۲. ملاصدرا، تفسیر القرآن‌الکریم، ج ۶، ص ۲۶۸.
۲۳. لکزایی، نجف، اندیشه سیاسی صدرالمتألهین، ص ۱۸۴ - ۱۸۹.
۲۴. تفسیر القرآن‌الکریم، ج ۹، ص ۱۲۵.
۲۵. طباطبایی، سید محمد حسین، قرآن در اسلام، ص ۷.
۲۶. همان، ص ۶.
۲۷. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، محمد باقر موسوی همدانی، ج ۲۱، ص ۳۰.
۲۸. همان، ج ۵، ص ۱۹۹.
۲۹. طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۵، ص ۲۵۲.
۳۰. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴.
۳۱. همان، ج ۳۱، ص ۲۸۷ و ۲۸۸.
۳۲. همان، ص ۲۸۸.
۳۳. طباطبایی، محمد حسین، عقاید و دستورهای دینی، ص ۱۲ و ۱۳.
۳۴. همو، بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۱۶.



۳۵. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۱۲.
۳۶. همان، ج ۱۷، ص ۲۹۲.
۳۷. طباطبایی، محمدحسین، روابط اجتماعی در اسلام به ضمیمه چند رساله دیگر، محمد جواد حجتی کرمانی، ج ۱، ص ۳۵.
۳۸. همو، شیعه، به کوشش خسروشاهی، ص ۷۷.
۳۹. ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۸، ص ۲۳۶؛ ج ۱۵، ص ۴.
۴۰. روابط اجتماعی در اسلام به ضمیمه چند رساله دیگر، ص ۸۹ - ۹۳.
۴۱. طباطبایی، محمد حسین، شیعه در اسلام، ص ۱۶.
۴۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۲۳.
۴۳. قرآن در اسلام، ص ۱۱.
۴۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۷۵.
۴۵. همان، ص ۱۷۷.
۴۶. نیلی احمدآبادی، هاجر؛ کرباسی‌زاده، علی، «آزادی اجتماعی از دیدگاه علامه طباطبایی (ره) و کانت»، فصلنامه حکمت و فلسفه، س ۸، ش ۳، ص ۵۸.
۴۷. ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۱۵، ص ۲۵۲.
۴۸. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۱۲.
۴۹. قرآن در اسلام، ص ۷.
۵۰. همان، ص ۸ و ۹.
۵۱. همان، ص ۱۰ و ۱۱.
۵۲. همان، ص ۱۳ و ۱۴.
۵۳. همان، ص ۲۷.
۵۴. همان، ص ۲۸ و ۲۹.
۵۵. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۷۲.
۵۶. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۷۴.
۵۷. همان، ج ۲۴، ص ۲۴۳.
۵۸. همان، ج ۴، ص ۳۹۴ و ۳۹۵.
۵۹. همان، ج ۲، ص ۳۱۴.
۶۰. همان، ج ۲، ص ۴۰۲.
۶۱. همان، ج ۲، ص ۴۰۲ و ۴۰۳.
۶۲. طباطبایی، محمد حسین، «ولایت و زعامت»، در: مرجعیت و روحانیت، ص ۷۲ و ۷۵.
۶۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۷۶.
۶۴. همان، ج ۶، ص ۱۷ و ۱۸.
۶۵. طباطبایی، محمد حسین، مباحث علمی در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۶۰.
۶۶. روابط اجتماعی در اسلام به ضمیمه چند رساله دیگر، ص ۳۳۹.
۶۷. عقاید و دستورهای دینی، ص ۹۳ و ۹۴.
۶۸. بررسی‌های اسلامی، ج ۲، ص ۲۹۶.
۶۹. همان، ج ۱، ص ۱۷۷.
۷۰. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۳۵.
۷۱. همان، ج ۹، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.
۷۲. همان، ج ۱۵، ص ۲۱۹.

۷۳. همان، ج ۶، ص ۴۹۴.
۷۴. «ولایت و زعامت»، در: مرجعیت و روحانیت، ص ۴۴.
۷۵. روابط اجتماعی در اسلام به ضمیمه چند رساله دیگر، ص ۴۳.
۷۶. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۷۲.
۷۷. «ولایت و زعامت»، در: مرجعیت و روحانیت، ص ۱۳.
۷۸. همان، ص ۱۴-۱۷.
۷۹. شیعه، به کوشش خسروشاهی، ص ۹۱ و ۹۲.
۸۰. همان، ص ۹۶.
۸۱. همان، ص ۹۷.
۸۲. روابط اجتماعی در اسلام به ضمیمه چند رساله دیگر، ص ۹۸.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ق.
۳. ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸.
۴. داوری اردکانی، رضا، فلسفه مدنی، تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۶۶.
۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، ترجمه حسین خدایپرست، قم، نوید اسلام، ۱۳۸۷.
۶. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، محمدباقر موسوی همدانی، قم، دارالعلم، ۱۳۶۳.
۷. _____، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۱م.
۸. _____، «ولایت و زعامت»، در: مرجعیت و روحانیت، تهران، شرکت سهامی انتشار، بی تا.
۹. _____، شیعه در اسلام، تهران، نشر ادب، ۱۳۸۸.
۱۰. _____، روابط اجتماعی در اسلام به ضمیمه چند رساله دیگر، محمد جواد حجتی کرمانی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۱۱. _____، عقاید و دستورهای دینی، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۲. _____، بررسیهای اسلامی، ب، قم، بوستان کتاب، ج ۲، ۱۳۸۸.
۱۳. _____، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۵، ۱۳۷۴.
۱۴. _____، شیعه، به کوشش خسروشاهی، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ج ۲، ۱۳۸۷.
۱۵. _____، قرآن در اسلام، بنیاد علوم اسلامی، ج ۳، ۱۳۶۱.
۱۶. _____، مباحث علمی در تفسیر المیزان، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۸۴.
۱۷. طباطبائی، سیدمحمد رضا، مفهوم سعادت؛ کلید متادولوژیک فهم اندیشه‌های سیاسی اسلامی، روش‌شناسی در مطالعات سیاسی اسلام، علی‌اکبر علیخانی و همکاران، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ج ۱، ۱۳۸۶.
۱۸. فارابی، ابونصر، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه سیدجعفر سجادی، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۶۱.
۱۹. _____، السیاسة المدنیة، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۶.
۲۰. _____، تحصیل السعادة، ترجمه علی‌اکبر جابری مقدم، قم، دارالهدی، ۱۳۸۴.
۲۱. _____، التنبیه علی سبیل السعادة، تهران، حکمت، ۱۳۷۱.
۲۲. لکزایی، نجف، اندیشه سیاسی صدرالمتهین، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۲۳. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه، قم، انتشارات مصطفوی، ۱۳۸۳.
۲۴. _____، المبدأ والمعاد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
۲۵. _____، تفسیر قرآن کریم، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۸.

۲۶. _____، شرح اصول کافی، محمد خواجه‌جوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۶.
۲۷. مهاجرنیا، محسن، اندیشه سیاسی فارابی، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۰.
۲۸. نیلی احمدآبادی، هاجر؛ کرباسی‌زاده، علی، «آزادی اجتماعی از دیدگاه علامه طباطبایی (ره) و کانت»، فصلنامه حکمت و فلسفه، س ۸، ش ۳، پاییز، ۱۳۹۱.